

قاعده‌افزایی تکرار فعل «قال»

در راستای تبدیل آن به الگوی گفت‌وگو در قرآن*

علی قهرمانی (نویسنده مسؤل)**

صدیقه حسینی

آرزو شیدایی

چکیده:

قرآن هرچند که یک کتاب دینی و ایدئولوژیک است، اما تنها کارکرد ارجاعی ندارد. در رساندن محتوا به مخاطبان از قدرت زبان نهایت بهره را برده و موجب نزدیک شدن آن به زبان شعری و ادبی شده است. حال این سؤال پیش می‌آید که این زبان ادبی به چه شکل در قرآن آمده است؟ قرآن برای رسیدن به هدفش که تأثیر و جلب نظر مخاطب می‌باشد، سبک ادبی منحصر به فردی دارد که تابع نظم شعر نیست، ولی از قواعد زبان شعری و نظام آن برخوردار است. با توجه به آرای صورت‌گرایان که برای بررسی زبان ادبی به تمایز دو فرایند خودکاری و برجسته‌سازی زبان معتقدند، زبان قرآن نیز صرفاً به بیان موضوع نمی‌پردازد، بلکه برای رساندن محتوای معین سعی دارد که در شیوه بیان خود، با بهره‌گیری از زبان ادبی، دریافت مدلول را به تأخیر بیندازد که این امر، ذهن خواننده را درگیر نموده و موجب گسترش معنا می‌شود. این فرایند به وسیله تکرار، موجب قاعده‌افزایی و برجسته‌سازی در کلام می‌گردد. در این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی، سعی بر آن است که برجسته‌سازی فعل «قال» و مشتقات آن از طریق تکرار بررسی شود. این فرایند همگام با متن پویای جامعه‌ای که طالب تفکر و تأمل است، راه را برای دیالوگ، چندصدایی و تفاهم هموار می‌کند. در واقع بسامد بالای فعل «قال» و مشتقاتش (۱۷۱۷ بار) در ساختار قرآن و برجسته شدن این کلمه در برونه زبان، چنان قدرتی به درونه زبان بخشیده است که قادر به تحلیل ساختار است.

کلیدواژه‌ها:

برجسته‌سازی / قاعده‌افزایی / فعل قال / الگوی گفت‌وگو / چندصدایی

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۹/۹، تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۱/۲۷.

d.ghahramani@yahoo.com

** استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

seddigh_hosseini@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

payamshydai@yahoo.com

*** دانشجوی دکتری دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

قرآن کریم یک کتاب دینی است که برای تعلیم و هدایت بشر نازل شده و هدف اصلی آن بیان حقایق می‌باشد، اما روشن است که زبان قرآن زبانی ارجاعی نیست که تنها وظیفه رساندن پیام را داشته باشد، بلکه برای تأثیر بیشتر پیام و جلب توجه مخاطب، از زبان ادبی بهره گرفته است تا ابزار بیشتری برای کشف معنای آن در اختیار بگذارد؛ کشفی که بر تمامی اجزا منطبق باشد. در این میان برخی اجزای متن حضور عینی داشته و برخی معنای خود را از عدم حضور می‌یابند. متن و فرامتن دست در دست یکدیگر معنا را می‌آفرینند و تمامی گفته‌ها و ناگفته‌ها از این هماهنگی درک می‌شوند. فرم، اجزای متن و محتوای دینی بنا بر سبک قرآن بر هم منطبق هستند. این انطباق از طریق زبان ادبی با در نظر گرفتن هدف ایدئولوژیک، منجر به ظهور اثری می‌گردد که تنها برای مصرف کردن نیست. با درگیر کردن ذهن مخاطب، متنی برای تولید کردن است که مجموعه تفاسیر جلوه‌ای از آن است. مفسران به این زبان ادبی توجه داشته و در بسیاری از مواقع، به شگفتی‌های آن اشاره نموده‌اند.

در رستاخیز واژگان که فرمالیست‌ها آن را مطرح کرده و ساختارگرایان به آن نظم دادند، شاهد اصطلاحاتی هستیم که در فرایند تولید معنا بسیار مهم به‌شمار می‌آیند. آنها با معرفی زبان خودکار^۱ (عادی و غیر ادبی) و غیر خودکار (ادبی) معتقدند که عناصر زبانی به‌گونه‌ای به‌کار می‌روند که باعث برجستگی زبان می‌شوند. این برجسته‌سازی از دو راه هنجارگریزی و قاعده‌افزایی که اعمال قواعدی علاوه بر قواعد زبان هنجار است، صورت می‌گیرد. با بررسی زیبایی‌شناسانه قرآن کریم، برجسته‌سازی‌های بسیاری دیده می‌شود. بسیاری تکرار را نوعی قاعده‌افزایی برمی‌شمرند که بر شکل، ریتم و آهنگ کلام تأثیر می‌گذارد. اما آنچه که در اینجا بیشتر بر آن تأکید شده است، تکرار و قاعده‌افزایی از نوعی است که در حالت جزئی‌نگر بر ریتم، لحن، آوا و برونه زبان تأثیر می‌گذارد و سپس این فرایند در حالت کلی‌نگر، در درونه زبان چنان نفوذ می‌کند که تکرار، بی‌شک از عوامل اصلی فرم محسوب شده و به‌تدریج معنا را می‌آفریند. به این ترتیب ما را به الگوی کلی می‌رساند که این الگو، قدرت تحلیل ساختار را داراست.



در جامعه‌ای که پیامبری جدید با پیامی نو ظهور کرده است، علاوه بر اینکه با کافران مجادله می‌نماید، باید با اهل کتاب نیز وارد مناقشه شود. خداوند متعال به چگونگی انجام گفت‌وگوها، مباحثات و روش مناسب آن نیز اشاره می‌نماید. این پژوهش با رویکرد ساختارگرایانه، به اهمیت موضوع برجسته‌سازی در قرآن می‌پردازد که چگونه تکرار فعل «گفتن» با شکل‌های مختلف، پویایی جامعه را به صورت مناقشه و گفت‌وگو منعکس می‌کند.

در واقع قرآن با قبول دیگری و فراخوانی مداوم به تعقل، راه مباحثه را باز می‌کند و گفتن به عنوان کنش، الگویی برای گفت‌وگو، مباحثه و چندصدایی در قرآن می‌شود. در اینجا اهمیت تکرار بعضی از کلمات و برجسته‌سازی آشکار می‌شود. تکرار، عنصر موتیف^۲ است که قدرت نفوذ در درون و بیرون زبان را داراست و تبیین می‌کند که چرا برخی از کلمات در قرآن دارای بسامد بالایی هستند.

در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، تعریفی از برجسته‌سازی و قاعده‌افزایی ارائه و به یکی از عوامل این فرایند که تکرار است، اشاره می‌شود. تبیین تفاوت آن در شعر، نثر و نظام‌بخشی تکرار به نثر مورد تأکید واقع می‌گردد. آن‌گاه معنای لغوی «قال» به‌عنوان معنای اصلی و تکرار آن از این منظر در متن قرآن مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این رویکرد به‌صورت جزئی به عناصر علم بلاغت، از جمله تکرار پرداخته نشده است، بلکه تکرار، عنصری زیرلایه‌ای و برانگیزنده است که موضوع اصلی را که امر گفت‌وگو هست، در قرآن تجسم می‌بخشد.

با توجه به آنچه گفته شد، این سؤالات مطرح می‌شود: تکرار فعل «قال» چگونه موجب قاعده‌افزایی و برجسته‌سازی شده است؟ این امر شامل برونه زبان (شکل و صورت) است یا درون‌ه زبان (محتوا)؟ چگونه فرایند تکرار «قال» در تعامل با فرامتن اجتماع، الگوی چندصدایی را می‌آفریند و عمل گفتن و روایت که محسوس است، تبدیل به الگوی چندصدایی در جامعه می‌شود؟ چگونه این فرایند در درون زبان متن نفوذ کرده و به همراه فرامتن پویایی می‌آفریند؟

پیشینه تحقیق

در مورد مکالمه و گفت‌وگو برخی پژوهش‌ها انجام شده و مقالاتی نوشته شده است. به‌عنوان مثال مقاله‌ای با عنوان «تحلیل چندصدایی در قرآن کریم بر اساس نظریه منطق مکالمه میخاییل باختین» توسط غلامرضا پیروز به رشته تحریر درآمده است. سید محمدحسین فضل‌الله کتابی با عنوان «گفت‌وگو و تفاهم در قرآن کریم» دارد که کاری توصیفی است و از نظریه قاعده‌افزایی بهره نگرفته است. اعظم السادات حسینی پایان‌نامه‌ای با عنوان «شبهه معنایی قول» نوشته است که از دید معناساختی و روابط همنشینی و جانیشینی، به بررسی کلمه «قال» و به آثار گفتار در مقاله «تبیین معناساختی آثار قول از دیدگاه قرآن کریم» پرداخته است. اما هیچ یک از این آثار، به قاعده‌افزایی تکرار «قال» و بررسی ساختارشناسانه به‌عنوان الگوی گفت‌وگو نپرداخته‌اند.

در مقالات زیبایی‌شناسی نیز فقط برونه زبان مد نظر بوده و تکرار را که از عوامل مهم فرم در نثر قرآن می‌باشد، در حد موسیقایی بررسی نموده‌اند. قاسم مختاری و مطهره فرجی در مقاله «آشنایی‌زدایی در جزء سی‌ام قرآن کریم»، به بررسی هنجارگریزی و قاعده‌افزایی پرداخته‌اند که بیشتر بر توازن آوایی تأکید نموده‌اند. همچنین هومن ناظمیان در مقاله‌ای با عنوان «آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی در سوره مبارکه واقعه»، توازن در این سوره را بررسی کرده است. چنان‌که برمی‌آید، فعل «قال» در این مقالات مد نظر نیست و تقویت مضمون به کمک توازن و تکرار، چنان‌که در نثر و درون زبان مورد نظر است، دیده نمی‌شود.

قرآن؛ کتابی دینی و هنری

قرآن کتابی دینی با شگرد ادبی است و از این جهت معجزه به‌شمار می‌آید. درک اعجاز این کتاب برای نخستین مخاطبان که آگاهی کافی از ساختار زبان عربی داشتند، چندان سخت نبود:

«اگر به قرآن به‌عنوان یک متن بنگریم، مثل هر متن دیگر از دو بخش لفظ و معنا تشکیل شده است. قرآن هم از جهت لفظ و ساختار زبانی معجزه است، و



هم از جهت معنا. آنچه که برای عرب معاصر نزول قرآن را بیشتر جلوه می‌داد، بخش ادبی و ساختار زبانی شگفت آن بوده است.» (سیدی، ۱۹۶)

چرا که عرب در زمان نزول قرآن به درجات بالایی فصاحت رسیده بود و در حیظه زبان، به انتخاب دقیق واژگان و به کارگیری درست آن واقف بود.

«قرآن کریم نیز در گزینش واژگان بسیار دقیق است و گویا این واژه برای همین مقام و مکان آفریده شده است.» (همان، ۳۲۲)

همین امر موجب اعجاب و جلب توجه بیشتر عرب شد.

محققان و عالمان علم تفسیر نیز در تفاسیر خود به زبان ادبی و بعد زیبایی‌شناسانه متن قرآن اهتمام می‌ورزند. البته بزرگان علم تفسیر در مورد رویکردهای زیبایی‌شناسانه دیدگاه‌های مختلفی داشته و دارند. مثلاً زرکشی درباره بایستگی معانی و بیان و بدیع در تفسیر نوشته است:

«بدان که شناخت این دانش با تمام اجزایش اصل تفسیر است که از شگفتی‌های

کلام الهی پرده برمی‌دارد.» (عشایری، ۱۱)

و برخی دیگر با در نظر گرفتن علم بدیع، آن را فقط در زیبایی‌شناسی قرآن محدود می‌دانند که در تفسیر آن نقشی ندارد. به‌عنوان مثال صاحب «روش‌شناسی تفسیر» می‌گوید:

«این علم (بدیع) از آن رو که از وجوه و مزایایی بحث می‌کند که استعمال آنها

فقط بر حسن و زیبایی کلام می‌افزاید و نقشی در فهم معنا ندارد، از علوم

پیش‌نیاز در تفسیر به‌شمار نیامده است.» (رجبی، ۳۳۵)

با وجود تضارب آراء، تحقیق در متون تفسیر به‌وضوح بر کاربردی بودن علوم بلاغی در روند تفاسیر دلالت می‌کند:

«گسست بین زیبایی‌شناسی و تفسیر هرچند از حیث نظری رویکرد فرخنده‌ای

است، باید دانست که در عمل نه زیبایی‌شناسی متون زیبا با غفلت از معنایشان

به فرجام می‌رسد، نه فهم متون زیبا با غفلت از زیبایی‌هایشان سامان می‌یابد.

فقیهانی مانند شیخ حر عاملی که علم بدیع را از شرایط اجتهاد (نه از شرایط

کمال اجتهاد) دانسته‌اند نیز به همین نکته توجه کرده‌اند که فهم متون زیبا بدون

آشنایی با زیبایی‌های زبانی و نحوه آفرینش آنها در زبان نامیسر است. قرآن شعر نیست، اما زبان شاعرانه‌ای دارد؛ چرا که خداوند متعال در این معجزه جاویدش، زیبایی شعر و روانی نثر و استحکام سجع را یک‌جا گرد آورده است.» (همان، ۱۶)

زبان قرآن با حفظ کارکرد ایدئولوژیک خود وارد نظام متن ادبی می‌شود. با بهره جستن از زبان ادبی، به‌گونه‌ای سعی در ابلاغ پیام خود می‌کند که توجه مخاطبان را جلب و آنها را مسحور نماید.

برجسته‌سازی

فرمالیست‌ها با ابداع اصطلاح رستاخیز کلمات اعلام کردند که کلمه در یک متن ادبی وظیفه‌ای فراتر از انتقال معنا دارد. آنها متوجه شدند کلمات در زبان روزمره حالت مرده و غیر فعال به خود می‌گیرند و از رهگذر کاربرد شاعر است که آن مردگی و ناکارایی، چهره دگرگون می‌کند و با حیاتی نو وارد زندگی و محیط هنری عصر می‌شود (شفیعی کدکنی، رستاخیز کلمات، ۱۳۱). زبان روزمره در واقع زبان خودکار است و ورود به نظام بوطیقا و شعریت است که آن را تحول می‌بخشد و به زبان غیر خودکار تبدیل می‌کند. در واقع برخی متون با اینکه از همان عناصری تشکیل شده‌اند که سایر تولیدات زبانی از آنها به وجود آمده، دارای ویژگی‌هایی هستند که آنها را متمایز و برجسته می‌سازد (علوی مقدم، ۸۲).

لیچ نیز معتقد است که برجسته‌سازی، زبان را از حالت معمول خارج و آن را به گونه‌ای متمایز می‌کند:

«برجسته‌سازی باید دو شرط داشته باشد: شرط اول انسجام برجسته‌سازی است که طبق آن عناصری که برجسته‌سازی شده‌اند، در کل متن با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند و در حقیقت نوعی انسجام در کل متن و بین عناصر برجسته‌سازی شده ایجاد می‌شود. شرط دوم قابلیت تفسیر بافت زبان‌شناختی است که عناصر برجسته‌سازی شده در آن شکل می‌گیرند.» (طلایی، ۹۰)



به این ترتیب برجسته‌سازی با ثبات معنا و امکان تفسیر به خلق هنری کلان منجر می‌شود.

از نظر موکاروفسکی، کاربرد زبان ادبی حداکثر برجسته‌سازی پاره‌ای از گفتار را شامل می‌شود. بنابراین برجسته‌سازی هم‌زمان همه اجزای یک اثر غیر قابل تصور است (همان، ۸۹)؛ چرا که برجسته‌سازی همه اجزا باعث بی‌معنا شدن این فرایند می‌شود و در صورت تقلید و ایجاد مانع در ارتباط گوینده و نویسنده، نقش اساسی خود یعنی هنری بودن را از دست می‌دهد. بنابراین در برجسته‌سازی باید دو اصل مهم زیبایی‌شناختی و رسانگی زبان در نظر گرفته شود (شفیعی کدکنی، موسیقی شعر، ۱۲). در نتیجه هنجارگریزی (مربوط به درونه زبان) و قاعده‌افزایی (مربوط به برونه زبان)، دو روش مهم در برجسته‌سازی هستند.

قاعده‌افزایی

در هنجارگریزی، زبان خودکار از قواعد معمول سرپیچی می‌کند تا به زبانی ادبی برسد، اما قاعده‌افزایی برخلاف هنجارگریزی، انحراف از قواعد زبان هنجار نیست، بلکه اعمال قواعدی اضافی بر قواعد زبان هنجار به‌شمار می‌رود (صفوی، ۵۵). این فرایند در سه سطح آوایی، واژگانی و نحوی طبقه‌بندی می‌شود (همان، ۳۳ و ۳۶). در این طبقه‌بندی، توازن آوایی به بررسی تکرار آواها و هجاها، توازن واژگانی به بررسی تکرار یک واژه یا گروه‌واژه، و توازن نحوی به بررسی تکرارها در سطح نحوی می‌پردازد.

به عنوان مثال در سوره ناس، قاعده‌افزایی از طریق توازن ایجاد شده است: تکرار و هم‌حروفی. تکرار کلمه «ناس» بعد از «رب»، «ملک» و «اله» به این معناست که ناس به ربی پناه می‌برد که مدبر امر او و مربی او است، و در تمامی حوایجش از کوچک و بزرگ به او رجوع می‌کند، در این هنگام هم که چنین شری متوجه او شده و بقای او را تهدید می‌کند، به وی پناهنده می‌شود تا آن شر را دفع کرده، بقایش را تضمین کند... در این میان سبب سومی است و آن عبارت است از الهی که معبود واقعی باشد (طباطبایی، ۹۸۷/۲۰).

در این سوره هر سه توازن موجود است: تکرار حرف سین، تکرار واژه «الناس» و تکرار «الناس» به‌عنوان مضاف‌الیه دیده می‌شود.

یاکوبسن بر این اعتقاد است که فرایند قاعده‌افزایی چیزی نیست جز توازن در وسیع‌ترین مفهوم خود و این توازن از طریق تکرار کلامی حاصل می‌آید (صفوی، ۱۵۶). این فرایند آن‌گاه که چیزی جز تکرار نباشد و این تکرار در معنا دخالتی نداشته باشد، یعنی معنای ثانوی القا نکند، فقط ابزار نظم‌آفرینی به‌شمار می‌آید. قاعده‌افزایی هنگامی ابزار شعرآفرینی در نظر گرفته می‌شود که تکرار در معنا دخیل باشد و معنای ثانوی القا کند (صفوی، ۳۶). به این ترتیب قاعده‌افزایی را منجر به آفرینش نظمی غیر منتظره، و هنجارگریزی را باعث آفرینش شعر می‌دانند. بسیاری نیز آن را در حد تسجیع و تجنیس می‌دانند.

برخی منتقدان معتقدند:

«پذیرفتن این اصل که قاعده‌افزایی اتفاقی است که اولاً در برونه زبان رخ می‌دهد و ثانیاً صرفاً افزونه‌ای موسیقایی است، مشکل است. اگر بپذیریم زبان قواعد مشخص و محدودی دارد و تنها از طریق تکرار آوایی و واژگانی است که می‌توان قاعده‌ای را به آن اضافه کرد، انعطاف و بی‌کرانگی‌اش مخدوش خواهد شد. در حالی که می‌دانیم زبان واجد قواعد بسیاری است و به جز تکرار موسیقایی، از طریق فرم و مجموعه‌ای از نشانه‌ها نیز تکثیر پیدا می‌کند، بنابراین فرم نیز می‌تواند وسیله‌ای برای برجسته ساختن زبان ادبی و تمایزش از زبان معیار باشد.» (ارجی، ۳۷)

در واقع تکرار عنصری است که به‌صورت نامحسوس، مضمون و محتوا را مورد تأکید قرار می‌دهد.

از آنجایی که تکرار جزء جدایی‌ناپذیر قاعده‌افزایی است و از عوامل فرم به‌شمار می‌آید که با به تأخیر انداختن دلالت، ذهن را درگیر می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که وظیفه‌ای فراتر از آفرینش موسیقی بر عهده اوست. در واقع می‌توان گفت که اگر هدف انسجام است، این امر نمی‌تواند محدود به توازن باشد؛ چرا که به اعتقاد



فرمالیست‌ها و ساختارگرایان، هر اثری که تمام عناصر آن با همدیگر در ارتباط باشند، اثری منسجم است.

تکرار

در کتب بلاغی قدیم دلایلی برای تکرار ذکر شده است. از جمله هاشمی در *جواهر البلاغه* انگیزه‌های تکرار را چنین برمی‌شمرد: ۱- تأکید معنا ۲- طول فصل ۳- شمول ۴- ترغیب ۵- ترغیب مخاطب برای پذیرش ۶- یادآوری شأن مخاطب ۷- تردید ۸- ارشاد (هاشمی، ۲۰۵). تکرار همچنین باعث تعمیق معنا می‌شود. بر اساس قاعده‌افزایی، تکرار عامل ایجاد توازن است. قاعده‌افزایی از طریق تکرار واج، هجا، واژه و یا جایگاه ثابت نحوی یا متغیر نحوی صورت می‌گیرد، اما شرط لازم برای تکرار این است که از نوع تکرار مکانیکی نباشد و همچنین برخی معتقدند که نباید پشت سر هم باشد. بر اساس گفته یاکوبسن، در هر الگوی متوازن باید ضربی از تشابه و ضربی از تباین وجود داشته باشد (صفوی، ۱۵۹). به‌عنوان مثال در آیه ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمِ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (بقره/۱۳۱)، تکرار «قال» به‌صورت پشت سر هم نبوده، بلکه با فاصله قرار دارند. نیز هر کدام از دو کلمه «قال» در دو ساختار متفاوت واقع شده‌اند که ضریب تباین و تشابه آن روشن است. البته در شعر و نثر جدید در بسیاری موارد شاهد هستیم که کلمه‌ای یا یک گروه کلمه، پشت سر هم برای تأکید و یا معنایی دیگر تکرار می‌شود. مانند شعر

احمد مطر:

باعوا

و باعوا

ثم باعوا

ثم باعوا البیع

لما لم یعد شیء یباع

عبدالوهاب بیاتی برای تأکید بر عاطفه انقلابی خود، تکرار را برمی‌گزیند:

أن حبنا إستفاق

لیغرق العراق

لیغرق العراق

همان گونه که می‌بینیم، تکرار این کلمات پشت سر هم در توازن و معنای منسجمی که باید به دست آورد، خللی وارد نکرده است. از طرف دیگر این تکرار نه تنها بر لحن و آوا تأثیر گذاشته است، بلکه از طریق فرم، با منقلب کردن درونه زبان، معنایی را انتقال داده است.

با توجه به مطالبی که گفته شد، قاعده‌افزایی و به تبع آن تکرار، فقط مربوط به برونه زبان نیست و ربطی به وزن و قافیه ندارد، بلکه شامل درونه زبان نیز می‌شود. به عبارت دیگر، این فرایند فقط به ظاهر زبان مربوط نمی‌شود، بلکه در ساخت درونی زبان نیز تحولاتی ایجاد می‌کند و وارد زنجیره دال و مدلول می‌شود و به امر غایب اشاره می‌کند.

لغت «قال» (قول)

قول به معنای گفتن است که به صورت مصدر «القول»، «القیل» و همچنین فعل ماضی، مضارع و امر به کار می‌رود. اما راغب اصفهانی معانی دیگری نیز برای قول قائل شده است:

«به تصور ذهنی انسان قبل از به زبان آوردن آن قول گفته می‌شود. به عنوان مثال: در ذهنم سخنی است که بیان نمی‌کنم، ﴿وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْ لَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ﴾. و یا به معنای اعتقاد به چیزی «فلان يقول بقول أبي حنيفة» است... یا به معنای حد در منطق «وقول العرض كذا»... یا به معنای الهام ﴿قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ﴾ است.» (راغب اصفهانی، ۴۱۵)

برای «قول» معانی دیگری نیز اظهار کرده‌اند: به وعده خداوند از نشانه‌های قیامت و بروز شروط آن گفته می‌شود: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ﴾ (بدری، ۵۸۲)، و یا به معنای منطق، خود سخن گفتن، قرآن ﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلُ﴾، عذاب، تبیین ﴿وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ...﴾ و تکوین ﴿قَالنَّا أَتَيْنَا طَائِعِينَ...﴾ در قرآن آمده است (نیشابوری، ۶۱۸). فعل «قال» که بر گفتن چیزی دلالت می‌کند، یک مفعول می‌گیرد و در بسیاری از موارد، مفعول به آن یک جمله است که جایگاه مفعول به دارد.



۱. معانی «قال» در متون تفسیری مختلف

در متون تفسیری معانی بسیار وسیعی از کلمه «قال» قابل مشاهده است که چگونه کلمه «قول» در نتیجه همنشینی با کلمات مناسب معنای خاصی را القا می‌کند. دانشمندان بزرگ علم تفسیر به بررسی این کلمه پرداخته و معانی آن را استخراج نموده‌اند. بر این اساس، «قول» به معنای قرآن، عذاب، عقاب، کلام درونی، الهام و وحی، علم، امر، کذب، افترا و ... به کار رفته است.

با توجه به تحقیق محققان، قول، ابراز نمودن آنچه در قلب و انشای آن به هر وسیله‌ای است. این معنا بر اساس اختلاف طرفین در تفهیم و تفاهم فرق می‌کند. قول مخصوص انسان، گوش و زبان نیست، بلکه در هر جایگاهی و مرحله‌ای از عالم لاهوت، عقول، ملائکه، انسان، حیوان و سایر طبیعت جریان دارد (مصطفوی، ۳۳۸/۹).

در تفسیر صافی آمده است:

«﴿قَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أَيْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ معلوم است که در اینجا سخن گفتنی وجود ندارد و فقط تمثیل و تصویری برای معناست.»
(کاشانی، ۲۹۷/۲)

بیضاوی در کتاب تفسیر خود می‌گوید:

«با حالتی بالذات تسلیم شده «قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»، پیداست که منظور تصویر تأثیر قدرت او بر آن دو و بالذات متأثر شدن آن دو از قدرت او است.»
(بیضاوی، ۶۷)

در مورد آیه «﴿أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ﴾» (مؤمنون/۸۶) مرحوم طباطبایی چنین استنباط می‌کند:

«استفهام از نوع انکاری است و لام در «القول» لام عهد است که منظور از آن، قرآنی است که بر آنها تلاوت می‌شود.» (طباطبایی، ۲۱/۱۵)

در تفسیر مجمع البیان ذکر شده است:

«لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ» به معنای وجوب وعید و استحقاق عقاب بر آنهاست.» (طبرسی، ۴۱۶/۸)

صاحب روح المعانی می‌نویسد:

«آنچه در مورد این سخن خداوند متعال می‌گوید: ﴿يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ﴾ مجاز است که با قرینه «فی أَنْفُسِهِمْ» بر معنای درونی دلالت دارد.» (آلوسی، ۱۵/۱)

علامه طباطبایی به استعمال عمومی لفظ «قول» در قرآن اشاره نموده و توضیح می‌دهد که این کلمه شامل سخن گفتن خدا با انسان و نیز غیر انسان می‌شود. وی بیان می‌نماید که لفظ قول در قرآن در مورد تکوینیات، به معنای ایجاد چیزی است، به این دلیل که این لفظ هم در مورد شنونده دارای قدرت درک و گوش به کار رفته است، و هم در مورد زمین و آسمان. سخن گفتن خداوند با ملائکه و شیطان و ملائکه با ملائکه را نیز از سنخ الفاظ نمی‌شمارد، ولی وی به حقیقت سخن گفتن و سخن شنیدن بین آنها اذعان داشته و تفاوت را در مصادیق می‌جوید. (طباطبایی، ۱۸۲/۲)

به این ترتیب کلمه قول در همشینی با کلمات دیگر و با قرار گرفتن در یک ساختار مشخص، ابعاد فراوانی می‌یابد. علم تفسیر به بررسی معانی مختلف و تفاسیر متعدد این کلمه و به کلمات جانشین آن می‌پردازد.

در این پژوهش بیش از اینکه معنای لغوی این کلمه و همشینی با کلمات دیگر و جانشینی مد نظر باشد، به معناآفرینی این واژه به عنوان یک موتیف تکرارشونده در کل متن قرآن پرداخته می‌شود و اینکه چگونه تبدیل به یک نماد می‌گردد. با تکیه بر معنای گفت‌وگویی حاصل از واژه «قال»، یکی از علل تکرار آن در متن قرآن و بسامد بالای آن بررسی می‌شود. افعال گفتمانی موجود در کل قرآن، صرف نظر از تفاسیر مهمی که در درون ساختار سوره، آیه و از نظر شأن نزول دارند، در راستای وحدت عناصر در این کتاب مقدس، دلالت بر اموری دارند که شکل ادبی قرآن (شکل در مقابل محتوا) به بهترین نحو به بیان آن می‌پردازد.

۲. تکرار «قال» و مشتقات آن در قرآن

چنان‌که اشاره شد، مشتقات واژه «قال» ۱۷۱۷ بار در قرآن به کار رفته است. «قال» ۵۲۹ بار، «قالا» ۳ بار، «قل» ۳۳۲ بار، «قالوا» ۳۳۱ بار، «قالت» ۴۳ بار، «قیل» ۴۹ بار، «القول» ۵۲ بار، «یقول» ۶۸ بار، «قولوا» ۱۲ بار، «یقولون» ۹۲ بار، «نقول» ۱۱ بار، «لیقولن» ۱۵ بار، «أقل» ۶ بار، ... (پیروز، ۵۶). علاوه بر «قال»، فعل‌های گفتمانی



دیگری نیز در قرآن موجود است که هر کدام جای خاص خود را در متن قرآن دارد. اما چگونه این تکرار نشانه‌ای از روابط مبتنی بر گفت‌وگو و دیالوگ است؟ در برخی پژوهش‌های به‌عمل آمده، بحث و جدال‌های خداشناسی، وحی و قرآن درصد بیشتری (۲۷/۹) را به خود اختصاص داده است (بازرگان، ۱۱۷). این بحث و جدال به شکل‌های گوناگون در قرآن جلوه می‌کند و از فعل‌ها و کلمه‌های گفتمانی و اسلوب مناسب (روایت، داستان، دیالوگ و مکالمه و...) استفاده می‌شود که پویایی خاصی به متن می‌بخشد. جامعه با دینی نوین که در صدد نظم بخشیدن به تمامی شؤون زندگی انسان‌هاست، آشنا می‌شود. درصد قابل توجهی از بحث و گفت‌وگو در متن قرآن و بسامد بالای گفت‌وگوها با فعل‌های گفتمانی دست در دست هم، باعث اتحاد فرم و محتوای قرآن می‌شود. این اتحاد نه تنها تکرار را از حالت مکانیکی خارج می‌کند، بلکه آن را وارد فرایند معنا‌افزایی و الگوسازی می‌نماید.

الف) قاعده‌افزایی تکرار فعل قال و مشتقات آن

تفاوت‌هایی که بین زبان خودکار و غیر خودکار وجود دارد، فاصله‌ای را بین زبان شعر و نثر به‌وجود می‌آورد. برای درک بهتر این فرایند باید گفت که بین شعر، نثر و نظم تفاوت‌هایی وجود دارد. شفيعی کدکنی به تمایز بین شعر و نظم نیز قائل است. وی نظم را در دو مفهوم جدا از یکدیگر به دست می‌دهد و در کنار نظمی که از وزن، قافیه و جز آن به دست می‌آید، از نظمی جمال‌شناختی سخن به میان می‌آورد که ارتباطی به وزن و قافیه ندارد (شفيعی کدکنی، موسیقی شعر، ۲۳۷). وی این نظم را «نظام» می‌نامد. نظام وابسته به وزن و قافیه نیست و مربوط به بوطیقا و شعریت می‌شود و در شعر و نثر حضور دارد. البته نمی‌توان حد و مرزی برای آن شناخت؛ چرا که چه بسا یک اثر آمیزه‌ای از شعر، نثر و نظم باشد. پس نظام چیزی فراتر از نظم‌آفرینی می‌باشد که می‌تواند در شعر و نثر خودنمایی کند. در متن قرآن چنین نظامی را شاهد هستیم. بر این اساس، نظام ادبی قرآن از حالت خودکار خارج می‌شود و این نظام تعادل بین درونه و برونه زبان را حفظ می‌کند. یکی از عوامل این نظام، قاعده‌افزایی و تکرار است.

این فرایند در برونه زبان باعث ایجاد توازن واژگانی، آوایی و نحوی می‌شود؛ ﴿قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ (بقره/۳۳). در این آیه توازن واژگانی از طریق تکرار «قال» به صورت همگونی کامل به وجود آمده است که به آن توازن نحوی نیز می‌توان گفت؛ چرا که ساختار هر دو جمله یکی است و هر دو فعل ماضی بوده و از طرفی، تشابه و تباین در این تکرارها کاملاً آشکار است.

در آیه ﴿بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ﴾ (مؤمنون/۸۱)، تکرار همگون ناقص واژه «قال» را می‌بینیم که خالق توازن آوایی است.

در مکالماتی که بین خداوند، ملائکه و یا پیامبران با مردم وجود دارد، تکرار قال بر سر جملات نیز توازن در ابتدای عبارات را می‌آفریند: ﴿قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يَبِينُ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ﴾ (بقره/۶۸). این تکرار، قدرت بیان را از طریق درام (دیالوگ) افزایش داده و از سویی، در این مکالمه خاص بر عناد پرسشگر نیز صحنه می‌گذارد. علاوه بر این، فاصله بین تکرارها نیز آفریننده توازن است.

همان گونه که مشاهده می‌شود، ساختار، خود راه را برای تحلیل باز می‌کند و در این راستا، درونه و برونه زبان چنان در هم تلفیق می‌شوند که هیچ یک بر دیگری برتری نمی‌یابند، چنان‌که بررسی این دو به صورت جدا از هم صحیح نیست. در تفاسیر مختلف به تبیین چگونگی کلمه قول و مصادیق متفاوت آن در آیات ذکر شده می‌پردازند، اما آنچه که توازن موجود اهمیت آن را نیز آشکار می‌کند، قالب گفت‌وگو و مباحثه است.

نمونه دیگر توازن نحوی در این آیه نمود پیدا کرده است: ﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي ... فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ...﴾ (انعام/۷۷-۷۸). در این آیات تکرار قال در چند جمله که ساختار مشابهی دارند، یعنی لما+ فعل ماضی+ قال، توازن نحوی به وجود آورده است که موجب انسجام می‌شود. در این مثال‌ها تکرار، مکانیکی نیست، بلکه با تباین و فاصله همراه است. این گونه توازن به برونه زبان مربوط می‌شود. همچنین تکرار قال در چنین ساختاری، مطلب مهمی را به صورت غیر



منتظره القا می‌کند. کشمکش درونی حضرت ابراهیم علیه السلام و استدلال وی در چنین ساختاری با استفاده از قاعده زبان و شکل ادبی قرآن، گویای حالات روحی حضرت ابراهیم است؛ چرا که محتوا همان چیزی است که از طریق صورت به وجود می‌آید (شفیعی کدکنی، رستاخیز کلمات، ۷۳). این گونه توازن به همراه فاصله و تباین بر درونه و برونه زبان تأثیر می‌گذارد. در واقع هر قدر که برونه زبان در این مثال‌ها مورد تأکید باشد، درونه زبان نیز از آن سهمی می‌برد.

قاعده‌افزایی اتفاقی است که در درونه و برونه زبان رخ می‌دهد و افزونه موسیقایی صرف نیست. تکرار ما را در رسیدن به محتوا و مضمون یاری می‌کند و آنچه که تکرار می‌شود، مهم‌تر می‌گردد. در نثرهای ادبی تکرار واج، واژه و حتی یک جمله در فواصل گوناگون به صورت موتیف، در نهایت به نمادی از یک حس یا اتفاق تبدیل می‌شود. نخستین بار که متنی خوانده می‌شود، عوامل تکراری متن برای ما یکسان به نظر می‌آیند، اما در خواندن‌های بعدی درمی‌یابیم که چنین نیست. معمولاً هنگام سخن گفتن وقتی بیم داریم که گفته‌های ما را نفهمیده باشند، آن را تکرار می‌کنیم و یا همان مطلب را به صورتی دیگر می‌گوییم. اما تکرار هر موضوعی به شیوه دیگر در زبان‌شناسی نوین که یکی از پایه‌های اصلی آن حذف مترادف‌گزینی است، نپذیرفتنی است. مادلن فردریک میان تکرار عوامل صوری یا ساخت‌واژه‌ای با تکرار معنا و مدلول تمایز قائل شده است. بدین ترتیب می‌توان تکرار دقیق و موبه‌مو را از تکرار معنایی که باعث ایجاد نوعی تشابه می‌شود، جدا ساخت (شاهین، ۱۳۷).

میشل شارون درباره تکرار می‌گوید:

«تکرار به طرز گریز ناپذیری به متن انسجام می‌بخشد و تنها ابزار مناسبی است

که در توصیف و تحلیل متن به کار می‌آید.» (شاهین، ۱۴۳)

و به گفته براهنی، تکرار از عوامل فرم است (براهنی، ۲۱۱).

مثال‌ها و توضیحات نشان می‌دهد که چگونه فرم (تکرار) محتوا را دگرگون می‌کند. به عنوان مثال: ﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... *
قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ... * قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ * قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ... *
قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ... ﴿ (شعراء/۳۱-۲۳). روایت‌گونه بودن این متن، درام،

مکالمه و در نهایت تکرار قال بر سر هر جمله معنایی را می‌رساند که در صدد مهم جلوه دادن گفت‌وگو و دیالوگ است. فرم درصدد برجسته ساختن این گونه مکالمه می‌باشد که از طریق تکرار موفق عمل کرده است. در واقع بر اساس مفهیمی که توضیح داده شده است، متن قرآن دارای نظامی است که از برونه و درونه زبان برجسته شده است؛ بدین گونه که تکرار برخی نشانه‌ها بیانگر نقش کلیدی آنها در ساختار متن است. چیزی که در متن روایی منثور تکرار می‌شود، به دلیل این تکرار صدق و صحت نمی‌یابد، اما مهم‌تر می‌شود (لوته، ۸۴). این قبیل تکرار در داستان‌های قرآن فراوان دیده می‌شود.

در داستان حضرت موسی و حضرت خضر شاهد گفت‌وگویی هستیم که هر کدام از دید خویش به وقایع می‌نگرند. این جمله چند بار تکرار می‌گردد: ﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (کهف/۶۷) که در آیات ۷۲ و ۷۵ نیز تکرار شده است. فرم درام این داستان و تکرار این گفت‌وگو بین آنها دلالت بر امری پنهان دارد که کنش گفتن، ما را از سویی به آن رهنمون می‌شود و از طرفی با به تعویق انداختن آن، باعث اشتیاق و لذت ادبی می‌شود. خضر با سر دواندن موسی، او را به سوی اسرار بیشتر سوق می‌دهد (براهنی، ۲۱۲)؛ یعنی میان دو پیامبر گفت‌وگویی صورت می‌گیرد، اما همچنان ابهامی وجود دارد که این ابهام منتظر روشن شدن است و شکل ابهام را از آن دور می‌کند. به این ترتیب دوباره شاهد سیر هماهنگ درونه و برونه زبان در این مثال هستیم.

در قرآن نمونه‌های بسیاری از مکالمات وجود دارد که یکی از آنها، گفت‌وگوی خداوند متعال با شیطان است: ﴿قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ...﴾ * قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يَبْعُثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * (اعراف/۱۳-۱۶) که تکرار «قال» نشانه جریان امر گفت‌وگو و چند صدایی است.

نمونه دیگر مکالمه‌ها زمانی است که صحبت از معاد به میان می‌آید: ﴿وَكَاثُوا يُقُولُونَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ... قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ ...﴾ (واقعه/۵۰-۴۷)؛ یعنی به هر روی راه پرسش و پاسخ و ارتباط کلامی باز است.



چنان که از مثال‌ها برمی‌آید، شکل گفت‌وگو در قرآن بسیار متنوع است. گاهی در متن یک داستان و روایت، گاه به صورت مونولوگ، گاه مجادله و بحث، و گاه مکالمه خداوند با پیامبران، ملائکه و شیطان است. در این قسمت شاهد نمونه‌هایی از مکالمات موجود در قرآن هستیم:

﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره/۱۲۴)

﴿إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا ... قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا﴾ (بقره/۱۲۶)

﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ ...﴾ (بقره/۲۵۹)

﴿إِذْ قَالَ الْاٰحْوَارِيُّوْنَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ اَنْ يَنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً... قَالَ اَتَقُوْا اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ * قَالُوْا نُرِيْدُ اَنْ نَّآكُلَ مِنْهَا وَ نَطْمِئِنَّ قُلُوْبُنَا ...﴾ (مائده/۱۱۴-۱۱۲)

﴿قَالَ رَبِّ اَرْنِيْ اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ تُرَانِيْ ... قَالَ سُبْحٰنَكَ تُبْتُ اِلَيْكَ ...﴾ (موسیٰ/۱۰۱)

﴿اصْطَفَيْتِكَ عَلٰى النَّاسِ ...﴾ (اعراف/۱۴۳-۱۴۴)

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ * قَالَ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا اِنْ كُنْتُمْ مُّوقِنِيْنَ * قَالَ لِمَنْ حَوٰلَهُ اَلَا تَسْتَمْعُوْنَ * قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ اٰبَائِكُمْ الْاَوَّلِيْنَ * قَالَ اِنْ رَسُوْلُكُمْ اَلَّذِيْ اُرْسِلَ اِلَيْكُمْ لَمَجْنُوْنٌ * قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ * قَالَ لَنْ اَتَّخِذَ اِلٰهًا غَيْرِيْ لَاجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُوْنِيْنَ * قَالَ اَوْ لَوْ جِئْتِكَ بِشَيْءٍ مُّبِيْنٍ * قَالَ ...﴾ (شعراء/۲۳-۳۴).

با توجه به مثال‌ها روشن است که در یک مجموعه معنادار، هر آنچه از معنای آن درک شود، جزء متن است. به همین دلیل گسست‌های فراوان فرم در قرآن ناگفتنی‌ها را بازگو می‌کند و موجب توسعه معنا می‌شود؛ چرا که در زبان چیزی حاضر است و چیزی غایب. نشانه‌های حاضر زبان به چیزی غایب در ماورای خود ارجاع دارند (ایازی، ۵۵). نشانه‌های حاضری زبان که در نمونه‌های بالا آمده است، بر نشانه‌های غایب زبان دلالت می‌کند. گفت‌وگوی پیامبران با خداوند و صحبت آنها با مردم، گفت‌وگو با مؤمنان، کافران، ملحدان، منکران و اهل کتاب، همگی نمونه‌های بارز فرم گفت‌وگو در قرآن می‌باشند که نشانه دوری از تک‌گویی و رسیدن به حقیقت از طریق گفتار سالم است. این همان امر غایبی است که زبان نظام‌مند قرآن به آن اشاره دارد؛ امر غایبی که با تکرار نامحسوس، دیالوگ و چندصدایی را تجسم می‌بخشد.

تکرار در زمینه روایت و استفاده از آن به عنوان الگوی مکالمه و گفت و گوی درونی و بیرونی، به زبان و متن پویایی خاصی می‌بخشد که لازمه جامعه در حال رشد و تغییر است. این پویایی و روایی بودن متن، جامعه را از رخوت دور می‌کند. تکنیک مورد نظر متن را توسعه داده و آن را قابل توصیف، تحلیل و تفسیر می‌کند. عنصر برجسته شده که بر گفتن و تبادل افکار دلالت دارد، به امر چندصدایی و اهمیت دیالوگ بین انسان‌ها اشاره می‌کند. تفکری که خداوند متعال در ابتدای شروع رسالت پیامبر اکرم ﷺ، وی را به آن دعوت می‌کند: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (نحل/۱۲۵). خداوند می‌فرماید که با استفاده از ابزار زبان، به بهترین شیوه با مردم سخن بگو و مجادله کن. استفاده از ابزار زبان و گفت و گو نه تنها از طریق شکل برجسته شده و ارائه می‌شود، بلکه اهتمام حق تعالی به این امر نیز نشانه‌ای است که متن و محتوا را مورد تأکید قرار می‌دهد.

تکرار قال و مشتقاتش به تعداد ۱۷۱۷ بار در قرآن و تعلق یافتن تقریبی سی درصد موضوعات به مباحثات در متن، راهی است که به معنایی یکدست می‌رسد. در واقع گسست‌های روایی فراوانی در قرآن با یاری فرم و محتوا به وحدت ارگانیک می‌انجامد. این نتیجه‌گیری در سایه انعطاف متن باز قرآن در برابر زمان و مکان شکل می‌گیرد؛ چنان‌که او میرتو اکو معتقد است:

«متن بسته متنی است که درک بالقوه خواننده را محدود به تک‌صدایی و در نتیجه برداشت واحد از اثر می‌کند، در حالی که متن گشوده میان ذهن و جامعه و زندگی

ارتباط برقرار می‌کند و تک‌ساحتی بودن را در متن از بین می‌برد.» (صادقی، ۱۵)

در این مرحله فعل قال از دنیای مطلق خود وارد دنیایی می‌شود که تأویل‌پذیر است؛ چرا که هر کلمه‌ای دارای یک معنای مطلق و یک معنای نسبی است. معنای مطلق و برخاسته از وضع به‌عنوان مغز و هسته کلمه تا زمانی که واژه در جامعه زبانی به صورت کلمه باقی است، وجود دارد، اما معنای نسبی آن نوع دلالت ضمنی است که در زمینه‌ای خاص و در اثر پیدا شدن وضع خاصی برای آن کلمه، به معنای اساسی پیوسته و بر آن افزوده می‌شود (سعیدی روشن، ۸۷). وضعیت



خاصی که برای کلمه مورد نظر به وجود آمده است، آن را وارد دنیای نسبی معانی می‌کند؛ چنان‌که کریستوا می‌گوید:

«شکل‌های متن را باید در درون منظومه فرهنگ و تاریخی که در آن شکل گرفته است، مطالعه کرد.» (همان)

زمانی معنای نهایی الفاظ روشن می‌شود که در بافت و سیاق جمله قرار بگیرند. فعل قال در صیغه‌های مختلف که بر حدوث و زمان دلالت دارد، معنای نهایی خود را با قرار گرفتن در یک بافت آشکار می‌کند. قول با یک معنای پایه که گفتن از آن متصور می‌شود، در سیاق متن وارد می‌شود و با فرامتن و زمینه فرهنگی و اجتماعی خاص پیوند خورده و وارد دنیایی بزرگ‌تر شده و دچار تکثر و توسعه می‌گردد.

تکرار گفت‌وگو وقتی وارد ساختار نظام زبان می‌شود، در جایگاه عامل اصلی فرم جای می‌گیرد، از حالت مکانیکی خارج شده و رو به سوی وحدتی ارگانیک می‌گذارد. این فرایند باعث گسترده‌گی معنا، افق دید و القای معنای ثانویه می‌گردد و باعث می‌شود که عنصر برجسته شده در کل متن با یکدیگر مرتبط شده و این ارتباط موجب انسجام گردد.

فعل معنای استمرار را با خود دارد و در زمینه پویای روایت‌ها و مکالمه‌ها، پیوندی ناگسستنی با جامعه پرتکاپوی عصر پیامبر ﷺ برقرار می‌کند. در این راستا قدرت درونی کلمه متجلی می‌شود. در روند قاعده‌افزایی در مرز برونه و درونه زبان چنان ظرفیتی را مالک می‌شود که تکثر و توسعه معنا را سبب می‌گردد.

ب) تبدیل فرایند تکرار فعل قال به الگوی گفت‌وگو و چندصدایی

آنچه که تکرار قال را تبدیل به الگوی گفت‌وگو و چندصدایی می‌کند، انسجام متن است. در واقع عناصر بارز متن در روند افزودن قاعده در درون زبان سعی در اشاره به آن دارد. اتحاد درون و برون زبان راه را برای توصیف و تحلیل چندصدایی، پذیرش حضور دیگری و گفت‌وگوی کارساز آماده می‌کند و متنی را پیش روی ما قرار می‌دهد که از حد‌اعلای انسجام برخوردار است.

در قرآن کلمات بسیاری در رساندن امر اهتمام به گفت‌وگو و دیالوگ به کمک فعل «قال» می‌آیند که با تفحص در قرآن، واژگان جانشین را می‌توان مورد بررسی

قرار داد. البته در مورد این کتاب مقدس تفاسیر اجتماعی هست که این اجازه را می‌دهد که روابط بین کلمات کشف شده و معنا توسعه یابد. تفسیر اجتماعی تکرار کلمه «قول» نشانگر آن است که قرآن خود به تبیین اهداف اجتماعی و انسانی اهمیت می‌دهد.

گفت‌گوهای بسیاری در قرآن بین پیامبر و مخالفانشان رد و بدل می‌شود. این گفت‌وگو بسیار عمیق و آرام است و ابزاری برای متقاعد کردن آنها محسوب می‌شود. این روش ناشی از ضعف و ناتوانی نیست؛ چرا که اسلام و پیامبر ﷺ به هدف خود از این طریق به بهترین نحو می‌رسند. ضعف در این موارد در صورتی عینیت پیدا می‌کند که انسان فاقد نیروی سرعت بخشیدن به حصول هدف باشد (فضل الله، ۲۲۵).

در قرآن تکریم انسان و احترام به اراده وی از جانب خداوند واضح است؛ واگذار کردن کار او به خود، آزادی عقیده در امر هدایت و گمراهی، و تحمل نتیجه عمل و حسابش آشکار است (سید قطب، ۲۹۱). البته در متن قرآن امر هدایت و گمراهی بسیار به چالش کشیده شده است. برای رساندن هدایت و خیر به مردم مباحثه‌های بسیار در صدد آماده‌سازی ذهن به‌وسیله نیروی منطق است. برای رساندن خیر به مردم سزاست که موانع از مسیر رساندن خیر به مردم برداشته شود و کلیه موانعی که شنیدن و قانع شدن آنها را مانع می‌گردد، رفع شود (همان، ۲۹۴). این برداشت از راه و روش قرآن در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها کاربرد دارد و به گفته سید قطب، نشان از آن دارد که قرآن در قید و بند زمان و مکان نیست و در پس تمامی حوادث، جزئیات و تفصیلات قرآن، قاعده کلی و ارزش‌های ثابتی وجود دارد. برای دریافت این آموزه‌ها و قوانین کلی باید دست به دامان علم و تعقل شد.

برای حصول اهداف، قرآن ابزار لازم را در دسترس قرار می‌دهد. شکل و محتوا با رابطه‌ای ارگانیک برای رساندن معنا به ذهن و گسترش آفاق آن حضور می‌یابند. زمینه اجتماعی و سیاسی موجود در آن دوره زمانی، استفاده از شکل‌های ادبی در بیان و اسلوب‌های مختلف دیالوگ، روایت و... به یاری تکرار، حکایت از تأکید معنا و بسط آن دارد و موضوع گفت‌وگو و چندصدایی را در متن با قوت بیشتر تقویت می‌کند. در این راستا قرآن با اهتمام به تمام امور مسلمانان (زندگی فردی، اجتماعی و



(...)، از جمله امر گفت‌وگو و دیالوگ، و با برخورداری از متن باز و فرم خارق‌العاده، موجب می‌شود که از گفته‌های قرآن، ناگفته‌ها (بطن) نیز نتیجه گرفته شود.

نتیجه‌گیری

قرآن کتابی دینی دارای ساختار ادبی و نظام منحصر به فردی با یک متن نوشتاری است. برای درک این متن، نظر به اینکه سخن از آن خداوند متعال می‌باشد، خود متن، معنای آن، تأویل ائمه، بزرگان دین و درک خواننده مد نظر قرار می‌گیرد. مفسران متوجه ویژگی منحصر به فرد نظام قرآن از نظر ادبی و زیبایی‌شناسی بوده و در تفاسیر خود از این ویژگی بسیار بهره برده‌اند؛ چرا که معنایی فقط منحصر به محتوا نیست و شکل ادبی قرآن نیز گویای حقایق بی‌شماری است. البته این پژوهش در صدد بوده است تا با رویکردی زیبایی‌شناسانه و اهتمام به فرم و ساختار، از تمرکز بر روی عناصر صرف بلاغی به صورت منفرد دوری کرده و تبیین نماید که چگونه عنصر تکرار به تقویت موضوع اصلی کمک نموده است، به همین دلیل به جای یک آیه یا عبارت، همه آیات و عبارات مربوط به موضوع مد نظر است.

ناگفته‌های قرآن از طریق گفته‌ها استنباط می‌شود که در این راه، بی‌شک شکل به یاری می‌آید. تکرار نیز یکی از عوامل شکل است که موجب برجسته‌سازی و پررنگ شدن یک مطلب می‌شود. قاعده‌افزایی از طریق تکرار واج، واژه و تکرار نحوی انجام می‌شود که تمامی آنها در قرآن به وضوح قابل مشاهده است. این تکرار فقط مربوط به برونه زبان و موسیقی نمی‌شود. درونه، محتوا و ساختار زبان را دربر می‌گیرد و همین نفوذ به درونه زبان همگام با توازن موسیقایی و برونه زبان، سبب تولید معنای ثانوی می‌شود؛ بدون آنکه شاهد تکراری مکانیکی و بی‌معنا باشیم؛ تکراری که دخیل در معناست و با فاصله‌ای که بین دال و مدلول می‌افکند، موجب بسط دلالت می‌گردد.

با بسط دلالت و گسترش معنا، فرایند گفت‌وگو و مباحثه پای در راه تبدیل شدن به یک الگو و قانون کلی و ارزش اجتماعی می‌گذارد که عنصر برجسته شده (قول) در کل متن به آن تمامیت می‌بخشد. به این ترتیب امکان استنباط معنای ثابت و ثانویه را به ما می‌دهد.

فعل «قال» با زمان‌های مختلف و در ساختارهای متفاوت با برخورداری از ضریبی از تشابه و تباین، موجب ایجاد توازن و قاعده‌افزایی می‌شود، اما آنچه که در کل قرآن از تکرار قال استنباط می‌شود، فراتر از توازن در شکل است. نفوذ تکرار قال در درونه زبان باعث می‌شود که فرم سفری را آغاز کند تا فعل گفتن در این سیر تبدیل به الگوی گفت‌وگو و چندصدایی شود. موتیف قال با تکراری نامحسوس باعث تجسم معنای مورد نظر می‌گردد. این تکرار در قالب‌های مختلف کلمه را مهم جلوه داده و سبب برجسته شدن آن می‌گردد. تکنیک‌های ادبی قرآن راه را برای تحلیل متن و تأویل آن باز می‌کند؛ یعنی کنشی (قول) که بارها اتفاق می‌افتد، گویای یک حقیقت ثابت و یک قانون است. تکرار مباحثات، تحلیل‌ها، گفت‌وگوهای بسیار، تک‌گفتارهای درونی و ... در واقع نمایانگر قبول حضور دیگری و اهمیت برقراری دیالوگ با دیگری است. در واقع حضور از اهمیت امری غایب خبر می‌دهد که فقط شکل قادر به افشای آن است و آن امر غایب، گفت‌وگو و پذیرش حضور دیگری است. قرآن با به‌کارگیری فعل قال، اسلوب و چگونگی جریان این گفت‌وگوها را نیز گوشزد کرده و ما را در یافتن تأویل کثرت دیالوگ‌ها یاری می‌رساند.

تکرار قال با بسامد بالا (۱۷۱۷ بار) و اختصاص تقریبی سی درصد از مباحث قرآن به مباحثات خداشناسی و از همه مهم‌تر، تأکید خداوند متعال بر امر گفت‌وگو، بحث، تعقل و مشورت، بی‌حکمت نیست؛ چرا که قرآن در گزینش واژگان دقیق است، به‌طوری که تمامی اعضا از وحدتی ارگانیک بهره‌مند هستند. همین امر، متن قرآن را متنی پویا جلوه می‌دهد که لازمه جامعه در حال رشد (فرامتن) است. متن پویای جامعه که طالب تعقل، تفکر و تبادل آراست، از کتابی الگو می‌گیرد که سرشار از مکالمه و صداهای مختلف است. به همین دلیل، دور از ذهن نیست که افعال گفتمانی بسامد بالایی را در قرآن داشته باشند.



پی‌نوشت‌ها

- ۱- خودکاری زبان یعنی به‌کارگیری عناصر زبان با هدف بیان موضوع و محتوا، بدون در نظر گرفتن شیوه بیان.
- ۲- موتیف یکی از باورهای مسلط در هر اثر ادبی و بخشی از معنا یا درونمایه اصلی اثر است. این معنا ممکن است شامل یک شخصیت، یک تصویر یا یک الگوی زبانی تکرارشونده باشد (کادن، ۱۹۹۸).

منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ارجی، علی‌اصغر؛ «نگاهی تازه به قاعده‌افزایی در زبان بر پایه پدیده پیامک»، گلبانگ آشنایی - مجموعه مقالات هفتمین مجمع بین‌المللی استادان زبان و ادب فارسی، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، ۱۳۸۹ ش.
۳. ایازی، سید محمدعلی؛ «معناشناسی و رابطه آن با دانش تفسیر قرآن کریم»، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، شماره ۲، ۱۳۸۳، ۴۵-۶۶.
۴. آلوسی، محمودبن عبدالله؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۵. بازرگان، مهدی؛ سیر تحول قرآن (معرفی، نقد و بررسی کتاب سیر تحول قرآن)، تهران، بی‌نا، ۱۳۸۹ ش.
۶. بدری، عادل عبدالرحمن؛ مختصر البیان فی غریب القرآن، قم، اسوه، ۱۴۲۱ ق.
۷. براهنی، رضا؛ رؤیای بیدار، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۳ ش.
۸. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
۹. پیروز، غلامرضا؛ «تحلیل چندصدایی در قرآن کریم»، ادبیات دینی، شماره اول، ۱۳۹۱، ۴۴-۵۹.
۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۲۰۰۷ م.
۱۱. رجبی، محمود؛ روش‌شناسی تفسیر، قم، الهادی، ۱۳۷۹ ش.
۱۲. سعیدی روشن، محمدباقر؛ «متن - فرامتن و تحلیل معنای پایه و نسبی و تطبیق آن با تفسیر»، مطالعات اسلامی، شماره ۸۰، ۱۳۸۷، ۷۵-۱۰۸.

۱۳. سیدی، سید حسین؛ زیبایی‌شناسی آیات قرآن، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۰ش.
۱۴. شاذلی، سیدبن قطب؛ فی ظلال القرآن، قاهرة، دارالشروق، ۱۹۸۰م.
۱۵. شاهین، شهناز؛ «جایگاه تکرار و لزوم بازنویسی»، کتاب نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۶، شماره ۱۸۹، ۱۳۸۲، ۱۳۳-۱۴۶.
۱۶. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ رستاخیز کلمات، تهران، سخن، ۱۳۹۱ش.
۱۷. _____؛ موسیقی شعر، تهران، نشر آگاه، ۱۳۶۸ش.
۱۸. صادقی، لیلیا؛ نشانه‌شناسی و نقد ادبیات داستانی معاصر (مجموعه مقالات)، تهران، سخن، ۱۳۹۲ش.
۱۹. صفوی، کوروش؛ از زبان‌شناسی به ادبیات، تهران، نشر چشمه، ۱۳۷۲ش.
۲۰. طباطبایی، سید محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۹ش.
۲۲. طلائی، مولود؛ «برجسته‌سازی‌های زبانی در داستان کوتاه شرق بنفشه»، ادبیات پارسی معاصر، سال چهارم، شماره اول، ۱۳۹۳، ۸۵-۱۰۳.
۲۳. عشایری منفرد، محمد؛ «بایستگی دانش بدیع در تفسیر»، قرآن شناخت، سال چهارم، شماره دوم، ۱۳۹۰، ۷-۳۴.
۲۴. علوی مقدم، مهیار؛ نظریه‌های نقد ادبی معاصر، تهران، سازمان سمت، ۱۳۷۷ش.
۲۵. فضل‌الله، سید محمدحسین؛ گفتگو و تفاهم در قرآن کریم، ترجمه سید حسین میردامادی، بی‌جا، انتشارات هرمس، ۱۳۸۰ش.
۲۶. فیض کاشانی، ملا محسن؛ التفسیر الصافی، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۷۳ش.
۲۷. لوته، یاکوب؛ مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات و سینما، ترجمه امید نیک‌فرجام، تهران، مینوی خرد، ۱۳۸۶ش.
۲۸. مصطفوی، حسن؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۲۹. نیشابوری، اسماعیل بن احمد حیری؛ وجوه القرآن، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۳۸۰ش.
۳۰. هاشمی، سید احمد؛ جواهر البلاغه، تهران، انتشارات الهام، ۱۳۸۶ش.